

ریشه‌های اخلاق از دیدگاه فرانس دی‌وال^۱

راحیل ولی زاده^۲

کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، رشته فلسفه، تهران، ایران

چکیده

اخلاق تکاملی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی در فلسفه‌ی اخلاق است و هدف پژوهش بسیاری از دانشمندان می‌باشد. از برجسته‌ترین دانشمندان می‌توان به فرانس دی‌وال اشاره کرد که در زمینه‌ی تکامل اخلاق مقالات و کتاب‌های زیادی به رشته‌ی تحریر درآورده است. او برخلاف فیلسوفانی مانند هابز که انسان را گرگ انسان معرفی می‌کنند نگاهی بسیار خوش‌بینانه‌تر در باب سرشت آدمی ارائه می‌دهد و انسان‌ها را ذاتاً نیک سرشت و موجوداتی اجتماعی می‌داند. دی‌وال با توجه به نظریات داروین قائل به پیوستگی بین انسان و سایر جانوران است. نگاه وی به اخلاق نیز از این دیدگاه تأثیر پذیرفته است. دی‌وال اخلاق را دارای ریشه‌های فطری و طبیعی می‌داند و نه امری مصنوعی و ساخته‌ی دست بشر. وی به این منظور به مطالعه همدلی می‌پردازد و همدلی را اساس اخلاق می‌داند. وی همدلی در جهان زیستی را در سه سطح (جانوران ساده‌تر، نخستین‌های پیشرفته‌تر و انسان) معرفی می‌کند. بنابراین معتقد است اشکال ساده‌تر همدلی در سطوح پایین‌تر حیات نیز وجود دارد. دی‌وال معتقد است آنچه اخلاق در انسان را از سایر موجودات زنده جدا می‌کند وجود همدلی نیست بلکه وجود قضاوت و استدلال‌های اخلاقی است که منحصرأ در انسان وجود دارد.

واژگان کلیدی: اخلاق، تکامل، همدلی، نوع‌دوستی، نخستین‌ها.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۳/۲۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد

نویسنده به راهنمایی دکتر هادی صمدی است که متن اولیه‌ی مقاله را اصلاح و بازنویسی کرده‌اند.

۲. پست الکترونیک: rahilvalizade@gmail.com

مقدمه

از زمان ارائه نظریه‌ی تکامل توسط داروین پیامدهای اخلاقی این نظریه مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت. خود داروین از نخستین کسانی بود که به این پیامدها توجه داشت و کتاب مستقلی با عنوان تبار انسان، و انتخاب طبیعی در ارتباط با جنسیت^۱ در این باب به رشته‌ی تحریر درآورد. برای داروین و هم‌مسلمان وی جای تردیدی نبود که انسان به‌سان سایر موجودات زنده در فرایند دراز آهنگ تکامل ظهور یافته است و این محدود به فیزیک انسان نبود. ذهن انسان نیز از دید ایشان محصول عمل انتخاب طبیعی^۲ برای حل مسائلی در گذشته‌های تکاملی وی بوده است. اما اختلاف‌نظرهایی نیز میان تکامل‌گرایان وجود داشت. آیا انسان ذاتاً موجودی خودخواه است و به نحوی مصنوعی و با اجبار اجتماع دگرخواهی را پذیرفته است یا دگرخواهی نیز ریشه‌های عمیق-تری همانند خودخواهی دارد؟ دو پاسخ متفاوت به این پرسش تکامل‌گرایان را به دو دسته تقسیم می‌کند. عده‌ای که ریشه‌های اخلاق را در گذشته‌های دور تکاملی می‌جویند و عده‌ای که اخلاق را ریشه‌دار نمی‌دانند و آن را محصول شرایط اجتماعی انسان در نظر می‌گیرند.

فرانس دی‌وال^۳ از اندیشمندانی است که درصدد حل این اختلاف برآمده است. رویکرد وی در حل این اختلاف پسینی است و نه پیشینی. وی به‌عنوان نخستین‌شناس درصدد است با ارائه یافته‌های تجربی به این پرسش پاسخ دهد. وی از دانشمندانی است که به اخلاق تکاملی^۴ علاقه داشته و به مطالعه در این حوزه پرداخته است و تاکنون مقالات و کتاب‌های متعددی را در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآورده است. از

1. *The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex*

2. Natural Selection

3. Frans de Waal

4. Evolutionary Ethics

معروف‌ترین آن‌ها می‌توان به سیاست شامپانزه‌ها^۱ (۱۹۸۲) اشاره کرد. وی در این کتاب ساختار اجتماعی نخستی‌ها را به تفصیل بیان کرده است و تلاش دارد شکاف موجود در منابع علمی و پندارهای عامه را پر کند. وی با نوشتن این کتاب یکی از نخستین دانشمندانی بود که جانوران را به‌عنوان موجودات شناختی و عاطفی و نه صرفاً ماشین‌های یادگیری بررسی کرد. از آثار شاخص دیگر وی در این زمینه می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

انسان‌ریخت درون^۲ (۲۰۰۵)، نخستی‌ها و فیلسوفان (۲۰۰۶): چگونه اخلاق تکامل پیدا کرد، دوران همدلی: آموزه‌های طبیعت برای جامعه‌ای مهربان‌تر^۳ (۲۰۰۹).
دی‌وال در پاسخ به پرسش بالا ابتدا به بازخوانی تاریخچه‌ی این بحث می‌پردازد و این اختلاف و دوگانگی را در همکاران خود داروین نیز پی می‌گیرد. به خوانش وی داروین خود دگرخواهی را ریشه‌دار می‌یافت و هاکسلی، بزرگ‌ترین مدافع وی در دفاع از نظریه‌ی تکامل، در این مورد از وی فاصله می‌گرفت و می‌پنداشت دگرخواهی به‌سان خامه‌ی روی کیک است با لایه‌ای اندک که قسمت‌های اصلی کیک را پوشانده است، قسمت‌های خودخواهانه‌ی رفتار آدمی را. دی‌وال با به خدمت گرفتن استعاره‌ی کیک و خامه‌ی روی آن این نظریه را نظریه‌ی روکشی^۴ می‌نامد. دی‌وال معتقد است این اختلاف‌نظر از زمان داروین به بعد در میان تکامل‌گرایان ادامه و حتی شدت نیز یافته است. وی به‌عنوان نمونه‌هایی از تکامل‌گرایان طرفداران نظریه‌ی روکشی از ریچارد داوکینز،^۵ جرج ویلیامز،^۶ رابرت رایت،^۷ نام می‌برد و به این دسته نوعی دوگانه‌انگاری را

-
1. Chimpanzee Politics
 2. Our Inner Apes
 3. De Waal, F., *The Age of Emphaty Nature's Lesson For a Kinder Socieity*, Souvenir Press, 2009, p.17.
 4. Veneer Theory
 5. Dawkins
 6. Wialliams
 7. Robert Wright

نسبت می‌دهد. طبق این دوگانه‌انگاری انسان‌ها در مقابل سایر جانوران قرار می‌گیرند و فرهنگ در تقابل با طبیعت دیده می‌شود؛ و اخلاق به‌عنوان انتخابی که آدمیان به‌اجبار در دوره‌های متأخر تکامل خود برگزیده‌اند، در نظر گرفته می‌شود.

در مقابل این دسته از تکامل‌گرایان، یگانه‌انگاران قرار دارند. کسانی که اخلاق انسانی را در امتداد گرایش‌های اجتماعی جانوران در نظر می‌گیرند و معتقدند که گرایش‌های اخلاقی نه به صورت تصنعی بلکه به نحوی طبیعی در فرایند تکامل شکل گرفته‌اند. دی-وال به‌عنوان نمونه از طرفداران این رویکرد به ادوارد وسترمارک^۱، ادوارد ویلسون^۲ و جاناناتان هیث^۳ اشاره می‌کند. وی در مقابل نظریه‌ی روکشی، این نظریه را «تثبیت‌شده در بنیان»^۴ می‌نامد. مطابق نظریه «تثبیت‌شده در بنیان» انتقالی که در فرایند تکامل صورت گرفته است انتقالی است از جانوران اجتماعی به جانوران اخلاقی. اما مطابق نظریه روکشی انتقال از جانوران غیراخلاقی به انسان‌های اخلاقی صورت گرفته است. او می‌گوید نظریه روکشی تنها نظریه‌ای فلسفی است بدون این‌که یافته‌های تجربی از آن حمایت کنند درحالی‌که در حمایت از نظریه تثبیت‌شده در بنیان شواهد تجربی بسیاری می‌توان یافت. شواهدی از علم عصب‌شناسی، روان‌شناسی و نخستی‌شناسی. در ادامه به برخی از این یافته‌ها اشاره خواهیم کرد.

دی‌وال بر این باور است که نظریه روکشی نمی‌تواند تبیین معقولی برای این پدیده ارائه دهد که چرا انسان‌ها گاهی خوب‌تر از آن هستند که ژن‌های خودخواه آن‌ها نیاز دارند. مطابق نظریه‌ی ژن خودخواه داوکینز^۵ ژن‌ها خودخواهانه درصدد هستند خود را به به نسل بعدی انتقال دهند و بنابراین نمی‌توان انتظار رفتاری خلاف این را از فرد صاحب

-
1. Edward Westermarck
 2. Edward Wilson
 3. Jonathan Haidt
 4. Soild-to-core
 5. Dawkins

ژن‌ها داشت.^۱ موجود زنده تنها وسیله‌ای است که در تعامل با محیط باید در جهت انتقال انتقال ژن‌های بازسازی‌کننده عمل کند. اما وی رفتارهایی خلاف این را در موجودات زنده تشخیص می‌دهد. رفتارهایی که باعث می‌شود صاحبان آن رفتارها را افرادی خوب بنامیم. به نظر وی نظریه تثبیت‌شده در بنیان به‌راحتی این موضوع را با پدیده‌هایی مانند انتخاب خویشاوند، دگرخواهی متقابل و مشتقات آن توضیح می‌دهد.

در ادامه ابتدا به مفهوم همدلی اشاره می‌کنیم. سپس آنچه را دی‌وال مدل عروسک روسی^۲ می‌نامد معرفی خواهیم کرد. آن‌گاه به معرفی برخی یافته‌های تجربی خواهیم پرداخت که وی برخی از آن‌ها را خود شخصاً انجام داده است و برخی نیز از یافته‌های معروف دیگر نخست‌شناسان همکاری وی است. در بخش انتهایی خواهیم دید این یافته‌های تجربی باعث نمی‌شود وی سطوحی از اخلاق را که منحصر به انسان است نادیده بگیرد. وی به این منظور اخلاق را در سه سطح متفاوت بیان می‌کند، این سطح را در انتها معرفی خواهیم کرد.

مفهوم همدلی^۳

موضوع همدردی به شکل تلویحی در آثار خود داروین نیز دیده می‌شود. داروین به پیوستگی میان انسان و سایر جوامع جانوری تأکید می‌کند. مثلاً وی معتقد است جانوران زیادی وجود دارند که وقتی دیگر جانوران با خطری مواجه می‌شوند با آن‌ها همدردی^۴ می‌کنند. بنابراین تحت تأثیر هیجانات دیگران قرار گرفتن باید بسیار فطری باشد، زیرا در جانوران زیادی مشاهده شده است و واکنشی ناگهانی و غیرقابل کنترل است. احتمالاً ظهور این حس از والدینی بوده است که به فرزندان خویش غذا می‌دادند و از آن‌ها

1. De Waal, F., *Primates and Philosophers: How Morality Evolved*, Princeton University Press, 2006, p.10.

2. Russian Dolls

3. Empathy

4. Sympathy

مراقبت می‌کردند اما در بسیاری از جانوران این حس فراتر رفته است و در روابط با دیگر جانوران نیز صدق می‌کند.

دی‌وال معتقد است دیدگاه او در مورد همدردی تحت تأثیر نظرات آدام اسمیت^۱ فیلسوف اسکاتلندی و پدر علم اقتصاد بوده است. وی به‌عنوان شاهدی بر این نظر خود به این گفته آدام اسمیت اشاره می‌کند:

هرچقدر انسانی خودخواه باشد بازهم قوانینی در طبیعت وی وجود دارد که باعث می‌شود به خوشبختی انسان‌های دیگر توجه کند و دلیل خوشبختی دیگران شود، با این‌که از این امر سودی به‌غیر از لذت دیدن خوشبختی آن‌ها نمی‌برد.^۲

دی‌وال با توجه به دیدگاه داروین همدردی را اساس اخلاق معرفی می‌کند و تلاش می‌کند تا نشان دهد همدردی امری فطری است و در انسان و نیز برخی از جانوران وجود دارد تا بتواند پیوستگی میان انسان و جانوران را به اثبات برساند.

نگاه وی به همدلی و به‌صورت کلی اخلاق نگاهی لایه‌لایه است. وی لایه‌های مختلف همدلی را با الگویی به نام الگوی «عروسک روسی» معرفی می‌کند. عروسک‌های روسی عروسک‌هایی لایه‌لایه‌اند و چند عروسک در دل یکدیگر قرار می‌گیرند. در مدل دی‌وال عروسک سه لایه دارد. درونی‌ترین لایه همدلی، که در موجودات ساده‌تر نیز مشاهده می‌شود، سرایت هیجانی^۳ است؛ یعنی انتقال خودکار هیجان‌ها از فردی به فرد دیگر که معمولاً آگاهانه نیست.

دی‌وال این انتقال خودکار هیجانی را مکانیزم ادراک-کنش^۴ می‌نامد. همدلی شناختی^۵ لایه‌ی دوم را شکل می‌دهد که ظهور آن نیازمند سطوح عالی‌تری از شناخت

1. Adam Smith

2. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, pp.15-17.

3. Emotional Contagion

4. Perception-Action Mechanism

5. Cognitive Empathy

است و بنابراین در موجوداتی یافت می‌شود که از نظر شناختی پیشرفته‌تراند؛ به‌عنوان مثال شامپانزه‌ها، همدلی در این سطح به معنای فهم دلایل ایجاد هیجان در دیگری است و نه صرف متأثر شدن از هیجان دیگری. در خارجی‌ترین لایه‌ی همدلی، که احتمالاً منحصر به انسان است، شخص می‌تواند خود را در جایگاه شخص دیگر قرار دهد و به‌طور کامل دیدگاه او را اخذ کند. وی این لایه‌ی سوم را اسناد^۱ می‌نامد.

همدلی در سطوح شناختی، یعنی سطوح بالاتر، مستقل از سطح درونی نیست، اما قابل تقلیل به سطح درونی نیز نیست. در واقع علت به وجود آمدن همدلی تنها سرایت هیجانی نمی‌باشد اما سرایت هیجانی یکی از ملزومات تشکیل‌دهنده‌ی آن است. در درونی‌ترین لایه‌ی عروسک روسی قابلیت رصد کردن وضعیت هیجانی دیگران قرار دارد که می‌تواند متناسب با وضعیت هیجانی فرد دردمند واکنش نشان دهد. در لایه‌ی بعد قابلیت درک موقعیت طرف مقابل وجود دارد. در این لایه‌ی موجود زنده نه تنها علامت‌های هیجانی فرد دردمند را درک می‌کند، بلکه به دلیل به وجود آمدن این سیگنال‌ها در رفتار و موقعیت فرد دردمند می‌اندیشد.

از نظر وی ویژگی‌های شخصیت انسان مثل همدلی از لحظه‌ی تولد در انسان بارز است و همبسته‌های عصبی و فیزیولوژیکی مشخصی دارد و حتی زیربنای ژنتیکی دارد. در نتیجه نمی‌توان بدون فرض پیوستگی تکاملی با سایر پستانداران این خصیصه‌های انسان را توضیح داد. مخالفان این نظر امکان وجود همدلی و همدردی را در جانوران نفی می‌کنند. دی‌وال دو دلیل برای انکار همدلی و همدردی در جانوران توسط مخالفان ذکر می‌کند: نخست ترس زیاد از ارتکاب به انسان‌وارانگاری در جانوران. پژوهش‌گرانی که بر روی هیجان‌ات در جانوران کار می‌کنند ترس آن دارند که با اشاره به شباهت‌های میان انسان و جانوران صفات انسانی را به جانوران نسبت دهند؛ صفاتی که به‌واقع در جانوران وجود نداشته باشد. دوم به این دلیل که در دیدگاه متداول زیست‌شناسان جهان

طبیعت را جایگاه تنازع می‌دانند و نه عرصه بروز روابط اجتماعی اما از دیدگاه دی‌وال هر دو دلیل ناموجه هستند و میان اخلاق انسانی و رفتار نخستنی‌ها پیوستگی وجود دارد. وی معتقد است همدلی و کنش‌های دیگران را با کنش متقابل متناسب پاسخ دادن از اصول اصلی اخلاق شمرده می‌شوند که هرچند به تنهایی برای تشکیل اخلاق کافی نیستند اما وجود آن‌ها برای اخلاقی عمل کردن ضروری است و این‌ها چیزهای هستند که به‌وفور در نخستنی‌ها دیده می‌شود. هیچ جامعه‌ی اخلاقی بدون عمل متقابل و دلبستگی عاطفی به دیگران وجود ندارد و این موضوع می‌تواند نقطه‌ی آغازی برای پژوهش در مورد پیوستگی انسان و دیگر نخستنی‌ها باشد. در مقابل طرفداران نظریه‌ی روکشی با مطرح کردن اخلاق به‌عنوان نوعی تظاهر که فقط گونه‌ی انسان قادر به انجام آن است از ایده‌ی اصلی پیوستگی دورافتاده‌اند. دی‌وال در مخالفت با این دسته بر داده‌های تجربی تکیه می‌کند که بر مفهوم پیوستگی دارویی دلالت دارد. بجاست برای نمونه به تعدادی از داده‌های تجربی انجام شده توسط دی‌وال و دیگر نخستنی‌شناسان اشاره کنیم.^۱

یافته‌های تجربی

دی‌وال برای نشان دادن ریشه‌های اخلاق به بررسی اشکال مختلف همدلی می‌پردازد؛ رفتارهای نظیر تسلی دادن،^۲ کمک در به دست آوردن هدف، انصاف،^۳ عمل متقابل. وی بر اساس شواهد تجربی نشان می‌دهد که شکل ابتدایی این رفتارها در شامپانزه‌ها وجود دارد.

به گمان وی منطقی است بگوییم واکنش نوع‌دوستانه در جانوران به‌ویژه در پستانداران می‌تواند مکانیزگی مشابه مکانیسم ایجاد این رفتارها در انسان داشته باشد. در

1. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, pp.21-38.

2. Consolation

3. Fairness

پژوهشی که زان واکسلر^۱ بر روی واکنش کودکان در مقابل حالت‌های روحی اعضای خانواده‌ی خود مثل ناراحتی، درد و رنج کشیدن آنان انجام داده است، به این نتیجه رسید کودکان بزرگ‌تر از یک سال فعالانه برای آرامش دادن به دیگران تلاش می‌کنند. از آنجایی که همدردی در سن خیلی پایین‌تر نیز مشاهده می‌شود می‌توان آن را امری فطری دانست و نه امری آموزشی و تربیتی. جالب آن است که حیوانات خانگی نیز به اندازه‌ی کودکان در برابر رنج اعضای خانواده نگران می‌شوند و واکنش نشان می‌دهند.^۲ برای مثال می‌توان از نتیجه پژوهش‌های اوکنل^۳ در مورد شامپانزه‌ها یاد کرد. او مثالی را بیان می‌کند که شخصی دربارهی شامپانزه‌ی خود می‌گوید:

بهترین راه برای پایین آوردن شامپانزه از سقف خانه برانگیختن حس همدردی در اوست نه تشویق و تنبیه کردن او. وقتی تظاهر به گریه کردن کنم او در هر جای خانه باشد باحالتی آشفته به سمت من می‌آید، دور من می‌چرخد و دنبال مزاحم می‌گردد. او به صورت من خیره می‌شود و من را نوازش می‌کند.

دی‌وال معتقد است که شامپانزه‌ها علاوه بر روابط عاطفی شرایط طرف مقابل را نیز درک می‌کنند. بنابراین تفاوت اصلی بین میمون‌ها و شامپانزه‌ها در درکی است که شامپانزه را قادر می‌سازد از دیدگاه شخص دیگری به موضوع نگاه کند. برای مثال آزاد کردن پرنده‌ی گیرافتاده را توسط شامپانزه در نظر بگیرید. دیدن پرواز پرندگان باعث شده است شامپانزه از این‌که چه چیزی برای پرنده خوب است درکی داشته باشد. این پدیده نشان‌دهنده‌ی وجود ظرفیت همدردی در انسان ریخت‌ها است.^۴ شامپانزه‌ها توانایی ادراک نیازهای دیگران را دارند. یافته‌های تجربی مؤید این سخن

-
1. Zahn Waxler
 2. Ibid, pp.28-38.
 3. O'connell
 4. Anthropoid

فراوان‌اند. برای مثال در باغ‌وحش مشاهده شده است که وقتی شامپانزه‌ای برای رسیدن به اسباب‌بازی مورد علاقه‌ی خود تلاش می‌کند اما موفق نمی‌شود. شامپانزه‌ی دیگری که شاهد این ماجرا است و به آن اسباب‌بازی دسترسی دارد آن را برمی‌دارد و در اختیار هم-قفسی خود قرار می‌دهد.

وقوع چنین رفتارهایی در شامپانزه‌ها امری عادی است اما در بسیاری از دیگر جانوران نادر است یا اصلاً وجود ندارد. شامپانزه‌ها برای کمک کردن به دیگران قدرت خطر کردن بسیار بالایی دارند تا جایی که گاهی برای نجات جان دیگر هم‌نوعان جان خود را به خطر می‌اندازند. یافته‌های تجربی جدید مواردی از خودگذشتگی را نشان می‌دهند که حتی ناقض برخی نظرات قدیمی در باب شامپانزه‌ها است. برای مثال باوجود آن‌که کاگان^۱ در بحث آغاز اخلاق می‌گوید که شامپانزه‌ها هرگز برای نجات هم‌دیگر در آب نمی‌پرند اما مثال گودبال^۲ این موضوع را رد می‌کند:

شامپانزه‌ها نمی‌توانند شنا کنند و اگر در آب عمیق بیفتند غرق می‌شوند با این وجود آن‌ها در برخی موارد تلاش‌های قهرمانانه‌ای برای نجات یکدیگر داشته‌اند و گاهی موفق بوده‌اند، مثلاً شامپانزه‌ای بالغ جان خود را برای نجات دادن بچه شامپانزه‌ای که در حال غرق شدن بود از دست داد.

تنها دو گونه‌ی دیگر از جانوران وجود دارند که واکنش‌های آن‌ها در یاری رساندن به دیگران شبیه شامپانزه‌ها است: دلفین‌ها و فیل‌ها. دانشمندانی که این دو گونه‌ی جانوری را بررسی کرده‌اند مثال‌های زیادی در تأیید این گفته دارند. اما در بررسی دیگر جانوران به‌ندرت واکنش‌های مشابه دیده شده است. دی‌وال بیان می‌کند ویژگی دیگری که نشان‌دهنده‌ی وجود همدلی در شامپانزه‌ها است در رفتاری است که به آن «تسلی دادن» می‌گویند. تسلی دادن به معنی آرامش دادن به یکی از طرفین دعوا به‌ویژه آن‌که در دعوا

1. Kagan

2. Goodball

مغلوب شده از سوی شخص سوم است. به‌عنوان مثال شخص سوم به سمت بازنده‌ی دعوا می‌رود و دستش را به آرامی بر روی شانه‌ی او می‌گذارد. تسلی دادن را نباید با آشتی دادن که در آن نفع شخصی وجود دارد اشتباه گرفت. منفعت تسلی دادن برای شخص سوم هنوز مشخص نیست. پژوهش‌ها نشان می‌دهد نقش نفر سوم، تسلی دادن به طرفین دعوا است و رفتارهای او بیش‌تر متوجه مغلوب است تا غالب. برخلاف آشتی کردن که در گونه‌های جانوری زیادی وجود دارد، تسلی دادن تا کنون تنها در شامپانزه‌ها مشاهده شده است.^۱

وی برای نشان دادن عمل متقابل در شامپانزه‌ها، که یکی دیگر از انواع همدلی است، به موردی اشاره می‌کند که در آن گروهی از شامپانزه‌ها گروه دیگر را تمیز می‌کردند. نزدیک ظهر وقتی به آن‌ها غذا داده می‌شد شامپانزه‌ی تمیز شده علاقه‌ی بیش‌تری به تقسیم غذا با شامپانزه‌ای که او را تمیز کرده بود نشان می‌داد. این رفتار به دو طریق قابل توضیح است. می‌توان علت این رفتار را تمیز شدن شامپانزه در نظر گرفت. این‌که شامپانزه‌ی تمیز شده شادتر می‌شود و از روی شادی غذای خود را با همه تقسیم می‌کند. تبیین دیگر این است که در آن شخص تمیز شده غذای خود را به‌طور مشخص با تمیزکننده تقسیم می‌کند. بر اساس هزاران داده‌ی مشاهداتی و تحلیل داده‌ها با رایانه مشخص شده است که قسمت عظیمی از تقسیم غذا با اشخاص تمیزکننده صورت می‌گیرد و بنابراین داده‌ها به نفع تبیین دوم بودند. شامپانزه‌ها چهره‌ی کسی که آن‌ها را تمیز کرده بود به خاطر می‌سپردند و با تقسیم غذای خود عمل آن‌ها را جبران می‌کردند. اما شامپانزه‌ها نسبت به کسانی که آن‌ها را تمیز نکرده بودند این عمل را انجام نمی‌دانند و از غذای خود محافظت می‌کردند. این آزمایش گواهی بر وجود تبادل بین شرکا است. در میان تمام مثال‌هایی که در مورد نوع‌دوستی متقابل^۲ در شامپانزه‌ها وجود دارد در

1. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, pp.32-33.

2. Altruism

مورد تقسیم غذا در مقابل تمیز شدن آگاهی شامپانزه‌ها نقش بیشتری بازی می‌کند. از آن‌جا که بین کنش اولیه و واکنش متعاقب آن فاصله‌ی زمانی یک تا دو ساعته وجود دارد احتمالاً در این روند مکانیسمی ذهنی دخالت دارد. تنها یادآوری گذشته برای این واکنش کفایت نمی‌کند. باید توجه داشت که خاطره‌ی خدمت دریافت شده مثل تمیز شدن باعث ایجاد کنشی مثبت در فاعل آن کار می‌شود و این مکانیسمی روانی است که در انسان‌ها از آن با عنوان «قدردانی» یاد می‌شود. به نظر وسترمارک قدردانی از عواطفی است که درازای مشاهده خوبی از سوی دیگران تحریک می‌شود و برای اخلاق انسانی لازم است.

چرچ^۱ در مقاله‌ای با عنوان «عکس‌العمل هیجانی موش‌ها به رنج دیگران»^۲ بیان می‌کند موش‌ها تعلیم داده شده بودند تا برای تهیه‌ی غذا اهرمی را فشار دهند. وقتی می‌دیدند با انجام این کار توسط آن‌ها به موش کناری شوک الکتریکی وارد می‌کند از انجام این کار خودداری می‌کردند. درست است که به سرعت به انجام این کار عادت می‌کردند و برای تهیه‌ی غذا اهرم را فشار می‌دادند اما عدم انجام این کار در ابتدا نشان‌دهنده‌ی وجود سطحی از انزجار از رنج دیگران بود.

وقتی همین آزمایش بر روی میمون‌های رزوس^۳ انجام شد نشان داده شد که اگر کشیدن زنجیری که به میمون غذا می‌رساند باعث شوک در دیگری شود وی از غذا خوردن منصرف می‌شود. در یک آزمایش میمونی به مدت پنج روز و در آزمایشی دیگر میمونی به مدت دوازده روز گرسنگی را تحمل کردند. چنین از خودگذشتگی به سیستم اجتماعی قوی و روابط عاطفی شدید بین میمون‌ها مربوط می‌شود. طی این آزمایش مشخص شد که تحمل آزار آشنایان سخت‌تر از تحمل آزار غریبه‌هاست.^۴ دی‌وال بر

-
1. Church
 2. Emotional Reactions of Rats to the Pain of Others
 3. Rhesus
 4. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, pp.28-44.

اساس چنین یافته‌های تجربی نتیجه می‌گیرد که سطوح پایین‌تر اخلاق در جانوران، به‌ویژه در شامپانزه‌ها وجود دارد. این سطوح پایین‌تر در انسان‌ها نیز وجود دارد. اما اخلاق در انسان واجد سطوح بالاتری نیز است. دی‌وال سه سطح اخلاقی را در انسان از یکدیگر تمییز می‌دهد.

سطح اول: زیرساخت^۱

دی‌وال معتقد است از آن‌جا که سطوح بیرونی بدون وجود سطوح درونی نمی‌توانند وجود داشته باشند اخلاق انسانی به دنبال اخلاق جامعه‌ی نخستین‌ها به وجود آمده است. سطح اول همان‌طور که در مقدمه بیان شد، سطح تمایلات اخلاقی یا زیرساخت‌های ذهنی اخلاق است که شامل همدلی، عمل متقابل، تلافی کردن، ارائه‌ی راه‌حل برای تضادها و حس برابری است که در تمام نخستین‌ها وجود دارد. وی معتقد است اگر دو گونه موجود زنده بسیار نزدیک به یکدیگر به‌طور یکسان عمل می‌کنند پس ذهنیت ایجادکننده‌ی آن عمل نیز یکسان است. در چنین حالتی غالباً می‌توان گفت که آن‌ها مانند هم هستند به این معنا که مبدأ مشترکی دارند.

سطح دوم: فشار اجتماعی^۲

برخلاف سطح اول که در تمام اقوام نزدیک ما (میمون‌ها و شامپانزه‌ها) به‌وضوح دیده می‌شود در سطح دوم تفاوت‌های زیادی وجود دارد. این سطح به فشاری که جامعه بر اعضای خود جهت رسیدن به هدفی مشترک وارد می‌کند مربوط است. این بدان معنی نیست که این سطح به‌طور کلی در دیگر نخستین‌ها وجود ندارد. به نظر می‌رسد که شامپانزه‌ها نیز به کارهای درون‌گروهی اهمیت می‌دهند و از قوانین درون‌گروهی پیروی

1. Building Blocks

2. Social Pressure

می‌کنند. بارزترین ویژگی شامپانزه‌ها که به لحاظ اخلاقی واجد اهمیت است نگرانی اجتماعی در گروه شامپانزه‌ها است. مهم‌ترین مصداق نگرانی اجتماعی آشتی دادن دو عضو جامعه بعد از دعوا توسط ماده‌هاست که به برقراری صلح در جامعه می‌انجامد. رفتارهایی از این قبیل در گروه‌های زیادی از شامپانزه‌ها مشاهده شده است.

در دست گرفتن کنترل شرایط توسط نرها مسن‌تر مصداقی دیگر از نگرانی اجتماعی است. این نرها دعوای بین دیگران را با ایستادن بین آن‌ها خاتمه می‌دهند. بی‌طرفی شامپانزه‌های نر در انجام این کار بسیار حائز اهمیت است. این رفتار آن‌ها باعث افزایش انسجام در جامعه و افزایش همکاری می‌شود و تمام گروه از آن سود می‌برند.^۱ در گونه‌ی انسان این ایده که یک نفر می‌تواند در گروه تغییر ایجاد کند بسیار متکامل‌تر از دیگرگونه‌ها است. ما کارهایی را که به دست یافتن هدفی بزرگ‌تر از نفی شخصی می‌انجامد تقدیر می‌کنیم و اعمالی که قوانین اجتماع را نقض می‌کند رد می‌کنیم؛ حتی اگر این تأیید کردن یا تکذیب کردن باعث شود که منافع شخصی خود را زیر پا بگذاریم.

شامپانزه‌ها نیز می‌توانند با کسب تجربه رفتار قابل قبول و غیرقابل قبول را از هم تشخیص دهند. بنابراین آن‌ها و دیگر جانوران اجتماعی قادرند قوانین اجتماعی تجویزی ایجاد کنند. به‌عنوان مثال در باغ‌وحشی قانون غذا دادن به شامپانزه‌ها این‌گونه بود که تا همه به قفس‌های خود بازنگردند به کل گروه غذا داده نمی‌شود. روز دوم دو شامپانزه از بازگشت به قفس خودداری کردند و با تأخیری چند ساعته به قفس بازگشتند. این کار خشم دیگر اعضاء گروه را برانگیخت و اعضاء گروه خشم خود را برای دیر غذا خوردن با حمله‌ی فیزیکی به آن دو نشان دادند. فردای آن روز، آن دو اولین شامپانزه‌هایی بودند که به قفس بازگشتند.

1. Byrne, R. W., and A. Whiten., *Machiavellian Intelligence: Social Expertise and the Evolution of Intellect in Monkeys, Apes, and Humans*, Oxford, Oxford University Press, 1988, pp.10-30.

در گونه‌ی انسان اجرای قوانین ریشه‌های عمیق‌تری دارد. باید از دوران کودکی بتوانیم بین درست و نادرست قضاوت کنیم و هر رفتاری که در جهان می‌بینیم و تجربه می‌کنیم از این فیلتر بگذرانیم. ما انتظار داریم که دیگران مطابق الگوهای خاص رفتار کنند، و بدین گونه است که انسان‌ها برای خود اعتبار کسب می‌کنند و گاهی توسط «عمل متقابل غیرمستقیم» تقدیر می‌شوند.

در نتیجه رفتارهایی را که باعث ترویج زندگی اجتماعی رضایت‌بخش می‌شوند «درست» و رفتارهای که آن را خراب می‌کند «نادرست» می‌دانیم. اخلاق به همراه ملزومات زیستی برای بقا، جامعه‌ی همکارمحوری را تقویت می‌کند که همه از آن سود می‌برند. در این سطح می‌توان به سخن رالز صحنه گذارد که اخلاق به‌عنوان قرارداد اجتماعی عمل می‌کند.^۱

سطح سوم: قضاوت و استدلال^۲

سطح سوم اخلاق از دو سطح قبل پیشرفته‌تر است و در آن دیگر نمی‌توان انسان را با سایر جانوران مقایسه کرد. مطمئناً در جانوران گواهی بر وجود استدلال اخلاقی یافت نمی‌شود. اما انسان‌ها دارای قوه‌ای درونی هستند که به کمک آن خود و دیگران را از طریق برآورد کردن مقاصد و عقاید دخیل در انجام کار می‌سنجند. علاوه بر آن انسان‌ها در استدلال‌های اخلاقی از منطق بهره می‌گیرند. این عمل گاهی باعث می‌شود عقاید اخلاقی که نتیجه‌ی تفکر هستند با عقاید اخلاقی که در سنت وجود دارند در تضاد قرار گیرند. تمایل به وجود چارچوب اخلاقی مسنجم و درونی مختص انسان است. ما تنها موجوداتی هستیم که به این می‌اندیشیم که چرا درباره‌ی موضوعی خاص با دیدگاه خاص

1. Greene, J.. *Emotion and Cognition in Moral Judgment: Evidence from Neuroimaging*, In *Neurobiology of Human Values*, ed. J.-P. Changeux, A. R. Damasio, W. Singer, and Y. Christen, pp.57–66; Berlin, Springer, 2005, p.110.

2. Judgment and Reasoning

فکر می‌کنیم؛ به‌عنوان مثال ممکن است ما درباره‌ی این‌که چگونه دیدگاه خود را نسبت به سقط جنین و یا اعدام و یا دزدی تغییر دهیم می‌اندیشیم و این موضوع بسیار بزرگ‌تر از سطح رفتار پایه‌ای است که در دیگر جانوران مشاهده می‌شود.

این سخن به این معنی نیست که استدلال اخلاقی از تمایلات اجتماعی نخستین‌ها نشأت نگرفته است. دی‌وال معتقد است اندیشه‌ی درونی ما توسط محیط اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم شکل گرفته است. انسان‌ها هر روز نتیجه‌ی مثبت یا منفی رفتار خود را می‌بینند و با استفاده از تجربه‌ی ناشی از آن نیازهای دیگران و جامعه‌ی خود را برآورده می‌کنند زیرا می‌توانند اهداف و نیازهای کلی را درونی و از آن خود سازند. بایدها و ارزش‌های اخلاقی از اصول انتزاعی مستقل از شرایط زیستی و اجتماعی انسان به وجود نیامده‌اند. ارزش‌های اخلاقی برآمده از رفتارهای اجتماعی رضایت‌بخش‌اند. انسانی که در انزوای رشد کند هیچ‌گاه به استدلال اخلاقی دست نمی‌یابد.

دی‌وال معتقد است که این سطح از اخلاق به همراه تمایل به انسجام و بی‌طرفی موجود در آن و مقایسه‌ی کاری که انجام می‌دهیم با آن‌چه باید انجام دهیم تنها در انسان وجود دارد. حتی اگر انگیزه‌های اجتماعی آن از سایر نخستین‌ها بیشتر نباشد گفت‌وگوی درونی ما با خود رفتار اخلاقی را به سطحی از تجرد رسانده که در هیچ‌یک از گونه‌هایی که در چرخه‌ی تکامل قرار گرفته‌اند مشاهده نشده است.^۱

نتیجه

دی‌وال معتقد است که منتقدان وی به‌جای تمرکز بر شباهت‌های میان انسان و نخستین‌ها به تفاوت میان آن‌ها می‌پردازند. در واقع او در نظریه‌اش مدلی را مطرح می‌کند که دارای برخی شباهت‌ها با نظریه‌ی «حلقه‌های در حال گسترش»^۲ سینگر است، ولی بیشتر

1. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, pp.173-175.

2. Expanding Circle

شبيه به هرم^۱ نیازهای انسانی معروف است. ایده‌ی بنیادین این است که وظیفه‌ی اولیه‌ی اخلاقی ما در جهت خودمان است که توسط خانواده و خویشاوندان پیگیری می‌شود، و این که جامعه، قبیله و اجتماع (درون‌گروهی) و انسانیت به‌طور کلی (بیرون از گروه)^۲ در چه سطوحی از هرم قابل رؤیت است. برای مثال این که چه وظایف اخلاقی به‌واقع قابل انجام است، بستگی به شرایط دارد، بنابراین این نیازمند جامعه‌ای با منابع کافی و توانایی تعقل اخلاقی بسیار پرمایه و پیشرفته است. به این منظور که برای تمام حیات بر روی زمین احساس مسئولیت و توجه کند.

وی در این جا شاید از روی تعمد مرزهای بین غرایز اخلاقی زیست‌شناختی و اخلاق مبتنی بر عقل و منطق را از بین می‌برد و بی‌پرده بیان می‌کند که «نه تنها ما به نفع حلقه‌های درونی (خودمان، خانواده، جامعه و گونه‌ی خود) دآوری می‌کنیم بلکه در واقعیت نیز باید این‌گونه باشد، زیرا وفاداری و تعقل خاطر خودش کنش اخلاقی است» و بعد اشاره می‌کند که با توجه به ابعاد خویشاوندی رشته‌های محبت و الفت و عضویت در گروه باعث می‌شود حتی انسان به لحاظ ذهنی ناتوان دارای ارزش اخلاقی بیش‌تری از هر جانوران دیگری باشد. واکنش اکثر فیلسوفان به این طرز تلقی این بوده است که دی‌وال سعی داشته اخلاق را به‌شدت زیست‌شناسی کند.

در واقع او نمی‌گوید که اخلاق به‌صورت کلی به غرایز زیست‌شناختی تقلیل می‌یابد، بلکه اعتقاد دارد نظام اخلاقی پایدار به‌ندرت این اجازه را می‌دهد که قوانینش توسط ضرورت‌های زیست‌شناختی بقا و تولیدمثل از دسترس خارج شود.^۳

پیگلوچی بیان می‌کند که اگر کسی تمایل داشته باشد با دی‌وال مخالفت کند آن شخص باید نگاه منسجمی از این که «بایدهای» اضافی از کجا می‌آید و چطور باید

1. Pyramid

2. Extended Out Group

3. Massimo Pigliucci, *Primates, Philosophers and Biological Basis of Morality: a Review of Primates and Philosophers by Frans De Waal*, 2006, p.616.

توجیه شوند به کار گیرد.

هیوم می‌گوید در هر نظام اخلاقی که تاکنون به آن برخوردیم همواره ملاحظه کرده‌ام که پدیدآورنده‌ی آن مدتی به شیوه‌ی معمول و متداول استدلال سخن می‌گوید و به اظهارنظر در مورد امور بشری می‌پردازد، اما به محض ورود به مباحث اخلاقی ناگهان با شگفتی بسیار می‌بینم که به جای رابطه معمول گزاره‌ها یعنی هست و نیست، با هیچ گزاره‌ای مواجه نمی‌شویم که با باید و نباید پیوند نیافته باشد. هرچند این دگرگونی جزئی به نظر می‌رسد ولی با این حال نتیجه‌ای اساسی در بردارد، زیرا از آنجایی که این باید و نباید نسبت یا تصدیقی جدید را بیان می‌دارد، شرح و تبیین آن ضروری است و در عین حال دلیل این امر نیز باید بیان شود، زیرا آنچه کاملاً باور نکردنی به نظر می‌رسد این است که چگونه امکان دارد این نسبت جدید استنتاجی از نسبت‌هایی دیگر باشد که کاملاً با آن متفاوت‌اند. هیوم نقش عقل را در داوری‌های اخلاقی محدود می‌داند و در عوض میدان فراخی برای احساسات، امیال و عواطف بشری می‌گشاید. چنان‌که در این مقاله بیان کرده‌ایم دی‌وال این دیدگاه فیلسوفان را که زیست‌شناسان نمی‌توانند از است به باید برسند، نمی‌پذیرد. او می‌گوید: اطمینان ندارم این تمایز چقدر واقع‌بینانه است، اما جانوران نیز «باید‌هایی» دارند. اگر طفلی در حال دعوا است مادر باید برخیزد و از او دفاع کند یا در مورد سهمیم شدن در غذا، جانوران یکدیگر را تحت فشار می‌گذارند و این موارد نخستین شکل وضعیت اجباری یا باید است.^۱

در نهایت دی‌وال استدلال می‌کند که تمام جانوران اجتماعی باید رفتارهای خود را به شیوه‌های مختلف محدود می‌کردند یا تغییر می‌داند تا زندگی گروهی به صرفه‌ای داشته باشند. این محدودیت‌ها که در میان میمون‌ها و بیش از آن در شامپانزه‌ها آشکار است، بخشی از میراث انسان نیز هست و در او مجموعه‌ای از رفتارها را تشکیل می‌دهد که اخلاق انسانی از دل آن‌ها شکل گرفته است. بسیاری از فیلسوفان تصور جانوران به‌عنوان

1. Ibid, p.617.

موجودات اخلاقی را دشوار می‌یابند و در واقع دی‌وال هم ادعای آن را ندارد که حتی شامپانزه‌ها دارای اخلاق باشند، اما به باور او اخلاق انسان بدون واحدهای سازنده‌ی هیجانی خاص که به‌وضوح در اجتماع شامپانزه‌ها و میمون‌ها وجود دارد ناممکن است. دی‌وال با اشاره به سخن ویلسون،^۱ اظهار می‌دارد: «زمان آن فرارسیده که اخلاق موقتاً از فیلسوفان گرفته شود و به دست زیست‌شناسان سپرده شود». وی معتقد است که ما هم‌اکنون در میانه‌ی این روند هستیم البته نه با بیرون کردن فیلسوفان بلکه با استفاده از آن‌ها برای روشن ساختن اصل تکاملی اخلاق انسانی.

بی‌توجه‌ای به داشتن زمینه‌ی مشترک با دیگر نخستی‌ها و انکار کردن ریشه‌های تکاملی اخلاق انسانی مانند این است که بر بالای برجی ایستاده و طبقات زیرین را نامربوط بدانیم. آیا جانوران اخلاقی هستند؟ اجازه دهید این‌گونه نتیجه بگیریم که آن‌ها طبقات زیادی از برج اخلاق را تشکیل می‌دهند. رد کردن این بیانات معتدل تنها باعث به وجود آمدن دیدگاهی فقیر نسبت به کل سازه است.^۲

منابع

- De Waal, F., *Primates and Philosophers: How Morality Evolved*. Princeton University Press, 2006.
- , *The Age of Empathy Nature's Lesson for a Kinder Society*, Souvenir Press, 2009.
- Pigliucci, M., *Primates, Philosophers and Biological Basis of Morality: a Review of Primates and Philosophers by Frans De Waal.*, Princeton University Press, 2006.
- Greene, J., *Emotion and Cognition in Moral Judgment: Evidence from Neuroimaging*, In *Neurobiology of Human Values*, J. P. Changeux(ed.), A. R. Damasio, W. Singer, and Y. Christen, pp.57-66; Berlin, Springer, 2005.

1. Wilson

2. De Waal, F., *Primates and Philosophers*, p.181.

Byrne, R. W., and A. Whiten. *Machiavellian Intelligence: Social Expertise and the Evolution of Intellect in Monkeys, Apes, and Humans*, Oxford, Oxford University Press, 1988.